

علل پیدایش مذاهب در اسلام

<"xml encoding="UTF-8?">

منع و جلوگیری از نگارش و انتشار حدیث نبوی، خسارات زیادی در جامعه اسلامی پدید آورد، و از خسارتهای بارز آن، این بود که به علماء یهود و نصاری که در سلک مسلمانان در آمده بودند، فرصت داد که اساطیر و افسانه‌ها را به عنوان سخنان پیامبران پیشین در میان مسلمانان منتشر سازند، مضامین عهد عتیق و جدید را که وسیله گروهی از علماء دین فروش، تحریف و نسخ شده بود، به صورت وحی الهی که بر قلوب پیامبران پیشین نازل شده است، در اختیار پیر و برنای جهان اسلام قرار دهند، و در نتیجه، یک رشته عقائد و اصول که ارتباطی به اسلام نداشت، پی ریزی شد و کلام الهی و قصص قرآن و حالات پیامبران از طریق این گروه تفسیر گردید. حس کنجکاوی انسان، هرگز ساکت و آرام نمی‌نشیند و پیوسته انسان را به کشف مجهولات، تحریک می‌کند. هر گاه حس یاد شده، از طریق صحیح اشباع گردد، نتایج درخشنده‌ای به بار می‌آورد و در غیر این صورت به افسانه‌ها، روی می‌آورد، و با چنین مایه‌های بی‌پایه، خود را راضی می‌سازد.

آیات معارف قرآن، بی‌نیاز از بیان و تفسیر نیست. علاقه انسان به شناخت حالات پیامبران گذشته، از علاقه انسان به تاریخ جهان و بشر، سرچشمه می‌گیرد. و تکامل جامعه در هر تاریخ، حکومت و ملت را با حوادث و مسائل جدیدتری روبرو می‌سازد. درست است که وظیفه امت اسلامی این بود که پاسخ این نیازها را در کتاب خدا و گفتار وارثان علوم او، جستجو کند، لیکن هرگاه، سنت که نقش بزرگی در رفع این مشکلات دارد، در بند "منع" قرار گیرد و وارثان علوم پیامبر (ص) از بیان گفتار آن حضرت ممنوع باشند، طبعاً خفاشان جامعه، غیبت خورشید را مغتنم می‌شمرند، و یکه تاز میدان حدیث و تفسیر و تاریخ می‌شوند، و حس کنجکاوی انسانها را با یک رشته اوهام، اشباع می‌سازند.

جالب توجه است، در شرایطی که شخصیهایی مانند ابوذر و عبد الله بن مسعود، و ابو درداء، توبیخ می‌شوند، و به آنان گفته می‌شود: چرا پیوسته از پیامبر، حدیث منتشر می‌کنید، به "تمیم اوسی داری"، که عمری را در مسیحیت گذرانده بود و در سال نهم هجرت، اسلام آورد، در عصر عمر (عصر منع حدیث نگاری)، اجازه داده می‌شود که در مسجد پیامبر به داستان سرایی بپردازد. و او در این مقام، تا پایان خلافت عمر و عثمان، باقی می‌ماند و پس از قتل عثمان، راهی شام می‌شود. (1)

ناگفته پیداست، در حالی که مردم تشنه شنیدن اخبار گذشتگانند، دشمنان قسم خورده اسلام، در لباس دین، آنان را با چه معارف و علومی آشنا می‌سازند؟

روی این اصل، می‌بینیم از عصر خلیفه دوم به بعد، احبار یهود و راهبان مسیحیان، با کسب مجوز قانونی، بدون هیچ واهمه و پروایی به صورت بیانگر تاریخ و قصص پیامبران، و ناشران معارف برگرفته از "عهدین"، در می‌آیند، و آنقدر به خلفاء، نزدیک می‌شوند که آنان مشکلات دینی خود را با چنین افرادی در میان می‌گذارند، و حکم الهی را از ایشان می‌پرسند. در نتیجه، آنچنان چهره تاریخ و حدیث را با افسانه‌های کهن، و پندارهای بی‌اساس، مشوش می‌سازند که خامه از تشریح آن عاجز و ناتوان است. تلاش‌های احبار در پخش اوهام، به ضمیمه فعالیت‌های مرموزانه زندیق‌هایی مانند "عبد الکریم بن ابی العوجاء" که به هنگام اعدام، از وضع چهار هزار حدیث و پخش آن

در میان احادیث اسلامی پرده برداشت (1)، صفحاتی از تاریخ را به خود اختصاص داده است.

این عامل، گذشته از اینکه چهره معارف و تاریخ و تفسیر و حدیث را پس پرده مجهولات و موضوعات زیادی مستور داشت، مایه پیدایش بسیاری از مذاهب و نحله‌ها، گردید که "قارچ" گونه در سرزمین‌های اسلامی روییدند، و در حقیقت، عامل چهارم (احبار و راهبان) برای پیدایش مذاهب از عامل سوم که در گذشته پیرامون آن سخن گفتیم (منع تدوین حدیث)، سرچشمه گرفت.

در میان گذشتگان، دانشمند معروف تونسلی، ابن خلدون، بهتر از همه این حقیقت را درک کرده است.

داوری ابن خلدون درباره کتب تفسیر "در کتابهای تفسیر سخنان بی سر و ته زیاد است. و علت آن این است که جامعه اسلامی در آن روز، دور از کتاب و علم بودند، و چادر نشینی و بی‌سوادگی، بر آنان غالب بود و اگر به شناخت چیزی راجع به آغاز آفرینش، علل اشیاء و راز هستی، علاقه پیدا می‌کردند، از اهل کتاب می‌پرسیدند و افرادی مانند "کعب احبار" و وهب منبه، و عبد الله بن سلام، مرجع این پرسش‌ها بودند. از این روی، می‌بینیم، کتابهای تفسیر، از سخنان آنان پر است. نویسندگان تفسیر، در شرح سخنان آنان راه مسامحه را در پیش گرفتند، در حالی که ریشه این گفتار، یا تورات و یا معجولات آنان است" (1).

در قرن چهاردهم اسلامی که مسلمانان به فریبکاری‌های "مستشرقان"، پی بردند، کمی جرأت یافتند تا در مراکز علمی، پرده‌ها را بالا بزنند، بگونه‌ای که شیخ محمد عبده (م - 1322)، به روشنی از حماد بن زید، نقل می‌کند که زندیقان چهار هزار حدیث، جعل و در میان مسلمانان پخش کردند. آنگاه "عبده" می‌افزاید، این ارقام، مربوط به مقدار اطلاع "حماد" است و گرنه تعداد احادیث مجعول، بیش از اینهاست؛ زیرا تنها "ابن ابی العوجاء، به هنگام اعدام گفت: در میان احادیث شما، چهار هزار حدیث جعل کردم که به وسیله آن، حلال را حرام و حرام را حلال کردم (2).

ابن ابی العوجاء (ربیب)، محدث معروف حماد بن سلمه بود و در خانه او بزرگ شد. وی در کتاب‌های "حماد"، دخل و تصرف کرده است.

در این مورد، کافی است بدانیم که محدثان، از "حماد بن سلمه" نقل می‌کنند که وی از قتاده، او از "عکرمه" و او از ابن عباس، نقل می‌کند که پیامبر، خدا را به صورت انسان امرد، با موی "مجعد" که لباس سبزی بر تن داشت، دیده است. و در حدیث دیگری آمده که او را به صورت جوانی امرد، فاقد هر نوع پوششی مشاهده کرده است (3).

وجود چنین احادیثی در کتابهای "حماد"، نتیجه دخل و تصرف ابن ابی العوجاء است که در خانه او پرورش یافته بود.

محقق معاصر، ابوریه، می‌نویسد: آنگاه که دعوت اسلام قوی و نیرومند گردید و بازوی آن توانا گشت، و قدرتهای مخالف شکسته شد، مخالفان دیرینه اسلام که پیوسته سد راه انتشار آن بودند، وقتی از نبرد رویارو با آن، مأیوس گشتند، از طریق حيله و مکر، به فکر خیانت افتادند و از آنجا که قوم یهود از سر سخت‌ترین گروه‌های مخالف اسلام بودند، تصمیم گرفتند که به اسلام تظاهر کنند ولی دین خود را در دل نگاه دارند که بتوانند حيله‌های مؤثری را به کار ببرند. (1)

سالوس بازی احبار و راهبان، گروهی از محدثان اسلامی را شیفته خود ساخت؛ از این جهت در تفسیر آیات قرآن که مربوط به آفرینش آسمان و زمین و انسان، سرگذشت امم پیشین و حالات پیامبران است، به آنان مراجعه

کردند و افرادی به نام‌های "عکرمه" و "مجاهد" و "عطار" و "ضحاک"، ریزه خوار علم و دانش آنان بودند. متأسفانه کتاب‌های تفسیر، از اقوال این گروه‌ها مالمال است و کافی است بدانید، مجاهد آیه مربوط به شفاعت پیامبر را (عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا)، - که مفاد آن این است، "شاید پروردگارت مقام پسندیده‌ای برای تو برگزیند" - چنین تفسیر کرده است: خدا پیامبر را در کنار خود در عرش می‌نشانند. وقتی به "اعمش"، گفته شد که مجاهد این تفسیر را از چه کسی گرفته است؟ گفت: از اهل کتاب (2).

کتاب‌هایی که اخیراً به عنوان "سنت گرایي"، به کمک مالی "آل سعود"، چاپ و منتشر می‌شود، همگی متأثر از احادیث تشبیه و تجسیم، و جبر و حاکمیت قدر بر افعال انسان است و یادگار اندیشه‌های احبار و رهبان می‌باشد. به عنوان نمونه کتاب‌های زیر را مطالعه فرمایید:

1 - "الاستقامة"، نگارش حشیش اصرم،

2 - "التوحید"، نگارش ابن خزیمه،

3 - "النقض"، نگارش عثمان بن سعید دارمی،

4 - "السنة"، نگارش عبد الله فرزند احمد بن حنبل.

در همه این کتابها، اصول اسلام و عقائد اصیل آن، در جسم بودن خدا، جلوس او بر عرش جسمانی که بالای آسمان‌ها است، حاکمیت تقدیر الهی بر تمام جهان و انسان و حتی بر اراده خود خدا، و منزه نبودن پیامبران از خلاف و گناه، خلاصه می‌شود. اکنون پس از گذشت چهارده قرن از بعثت پیامبر گرامی، کتابهای یاد شده، به عنوان بازگشت به اسلام واقعی که همان اسلام صحابه و تابعان است، تحت شعار "سلفی گری"، چاپ و منتشر می‌شود و "ابن تیمیه"، فریادگر این بازگشت در تاریکی‌های قرن هشتم، و محمد بن عبد الوهاب، مجدد راه و رسم او است.

اکنون ما برخی از متظاهران به اسلام را که متأسفانه در دستگاه خلفاء نفوذ مؤثری داشتند، معرفی می‌کنیم و نمونه‌ای از احادیث آنان را نیز یادآور می‌شویم:

1 - کعب الاحبار نام او "کعب"، فرزند "ماتع" و از قبیله "حمیر" بود. به قولی، وی در خلافت ابی بکر، اسلام آورد، و به قولی در خلافت عمر. سرانجام از "یمن"، به مدینه منتقل شد و گروهی از صحابه، مانند "ابو هریره" و غیره، از او اخذ حدیث کردند. او در زمان خلافت عثمان درگذشت. وی توانست در مدت کمی، افکار مسلمانان "عاصمه" را به خود جلب کند. تا آنجا که "ذهبی" درباره او می‌گوید:

"او از منابع علم و دانش، و از بزرگان علماء اهل کتاب بود، گروهی از تابعان از او نقل حدیث کرده‌اند، و در صحیح بخاری و غیره، از او روایاتی نقل شده است" (1).

او در پوشش "آگاهی از کتب عهدین" خصوصاً "تورات"، توانست عقائد یهود را در میان مسلمانان، پخش و به عنوان وحی اهلی در عهدین، جا زند، از این جهت، در روایات او مساله "جسم بودن خدا" و "رؤیت او" کاملاً مشاهده می‌شود و این دو مساله که بعداً از وی در شمار عقائد الهی حدیث درآمد، جزء اساسی‌ترین عقائد او به شمار رفت. هم اکنون انکار رؤیت خدا در آخرت از دیدگاه سلفی‌ها، مایه الحاد و انکار یک اصل ضروری اسلام است.

کعب و مساله "تجسم خدا" کعب می‌گوید: "خدا به زمین نگریست و گفت من به برخی از نقاط تو گام خواهم

نهاد. در این موقع کوه‌ها اوج گرفتند (کبر ورزیدند)، ولی صخره (بیت المقدس)، اظهار تواضع کرد، خدا گام بر روی آن صخره نهاد، و گفت : این مقام من، و نقطه‌ای است که در آن محشر بر پا می‌شود، و جای بهشت و آتش من است و جایگاه میزان من است و من پاداش دهنده اطاعت کنندگان هستم" (2). کعب، در این گفتار، گذشته از اینکه "جسم بودن خدا" را مطرح می‌کند، اصرار بر قداست "صخره" بیت المقدس دارد که آنجا را مرکز همه چیز معرفی کند و از این طریق عقائد یهود را میان مسلمانان، منتشر سازد.

اصرار بر رؤیت خدا از سخنان او است که خداوند، تکلم و رؤیت خود را میان موسی و محمد تقسیم کرد، تکلم را به کلیم و دومی را از آن پیامبر اسلام قرار داد. (1)

در پرتو این گونه احادیث، مساله، "رؤیت خدا" در دنیا و آخرت و یا خصوص روز رستاخیز، از اساسی‌ترین عقائد اهل حدیث به شمار آمده است، به گونه‌ای که شیخ اشعری با تعدیلی که در عقیده اهل حدیث پدید آورد، نتوانست آن را از پیکر عقیده این گروه جدا سازد و سرانجام بر آن صحنه نهاد.

ابو هریره، بازگو کننده افکار "کعب" در زندگی کعب، آمده است که "گروهی از صحابه از او نقل روایت کرده‌اند"، یکی از آن افراد، ابو هریره است که افکار او را به نوعی در میان مسلمین منتشر ساخته است. در اینجا بذکر نمونه‌ای از این قسمت می‌پردازیم تا دریابیم چگونه "حبری" یهودی، عقل و خرد یک صحابی را ربوده است تا بازگو کننده افکار او باشد.

"عکرمة" می‌گوید : "روزی ابن عباس نشسته بود. مردی وارد شد و به او گفت : سخن شگفت آوری را از کعب شنیدم. او درباره خورشید و ماه سخن می‌گفت" عکرمة می‌گوید : "ابن عباس که تکیه کرده بود راست نشست و گفت : آن سخن چیست؟ آن مرد از قول کعب گفت : روز قیامت، خورشید و ماه را به صورت دو گاو نر ساق بریده می‌آورند و در میان آتش می‌اندازند".

عکرمة می‌گوید : "ابن عباس با شنیدن این سخن، در حالی که لب‌هایش از خشم می‌لرزید، گفت : کعب دروغ گفته! کعب دروغ گفته! کعب دروغ گفته است! این مرد یهودی است و می‌خواهد اندیشه‌های یهودی‌گری را وارد اسلام کند. خدا برتر از آن است که مخلوق مطیع و رام خود را عذاب کند. مگر سخن خدا را نشنیده‌اید که می‌گوید : (و سخر الشمس و القمر دائبین) (ابراهیم / 33).

"ماه و خورشید را که دو مخلوق فرمانبردار هستند، به کار گرفت".

چگونه خدا، دو موجودی را که خود، آن‌ها را به عنوان "فرمان‌بر" می‌ستاید، عذاب می‌کند؟ خدا این "حبر" یهودی را بکشد. در دروغ گفتن چه بی‌باک است! چه دروغ بزرگی بر این دو مخلوق فرمانبردار خدا بسته است! آنگاه، ابن عباس کلمه "استرجاع" را بر زبان جاری ساخت، و چوبی به دست گرفت و با آن، بر زمین می‌زد، و به همین حالت بود تا اینکه سربلند کرد و آن چوب را انداخت. تو گویی سخنی به خاطرش آمد که از رسول خدا شنیده است، گفت : مایلید من آنچه از رسول خدا درباره آفتاب و ماه و سرانجام آن‌ها شنیده‌ام، نقل کنم؟ همگی گفتند : بلی. گفت : از رسول خدا درباره خورشید و ماه سؤال کردم. او چنین فرمود : "... (1).

اکنون ببینیم، چگونه ابو هریره نحن کعب را بازگو می‌کند و آن را به پیامبر نسبت می‌دهد.

ابو هریره می‌گوید : "پیامبر فرمود : خورشید و ماه، در روز رستاخیز به صورت دو گاو نر ساق بریده در جهنم هستند. یکی از حاضران به ابو هریره گفت : مگر این دو موجود چه گناهی کرده‌اند، که به چنین سرنوشتی دچار

شوند؟! ابو هريره گفت : من از پیامبر براي تو حديث مي آورم، تو مي گويي اين دو موجود چه گناهي مرتكب شده اند؟" (1).

در اين جا از تقارن اين دو حديث به دست مي آيد كه مضمون حديث، يك اندیشه اسرائيلي بيش نبوده است، ولي چون كعب، پیامبر اكرم را درك نكرده بود، نمي توانست به پیامبر نسبت بدهد . ليكن شاگردان او كه عصر پیامبر را درك کرده بودند، به آساني مي توانستند زبان خود را به دروغ بياليند و اين اندیشه را به رسول گرامي اسلام نسبت دهند.

تنها ابو هريره نيست كه اين حديث را نقل مي كند، بلكه انس ابن مالك نيز آن را نقل کرده است. (2)

مجامله با خليفه دوم جاي تأسف است كه اين فرد يهودي با مكر و خدعه مخصوص تبار خود، توانست علاقه خليفه دوم را به خود جلب كند. ابن كثير شامي مي نويسد : "او در خلافت عمر اسلام آورد، و پيوسته از كتاب هاي گذشتگان براي وي سخن مي گفت، و عمر نيز مي پذيرفت، تا اينكه به مردم اجازه داد كه به سخنان او گوش دهند، سرانجام، آنچه نزد او از استوار و نا استوار بود، نقل كرد، در حالي كه امت اسلامي به يك سخن از سخنان او نياز نداشت" (3).

كعب، به عناوين مختلف، توجه خليفه دوم و نيز عثمان را به خود جلب مي كرد.

1 - روزي كعب به خليفه گفت : كتاب هاي پيشينيان، تو را شهيد و پيشواي دادگر معرفي مي كند، و اينكه در اجراء حق و عدالت از ملامت كنندگان، هراسي نداري.

خليفه، روي حسن ظني كه به "كعب" داشت، گفت : سخن اخير درست است، ولي من كجا و شهادت كجا .

2 - روزي خليفه، مجرمي را مي زد، كعب الاحبار، جريان راديد و به او گفت، خليفه دست نگهدار، به خدايي كه جانم در دست او است، در تورات نوشته است، واي بر حاكم زمين از دست حاكم آسمان. عمر فورا پاسخ داد : "الا من حاسب نفسه"، (مگر حاكمي كه به حساب خود برسد) . كعب گفت : به خدايي كه جان من در دست او است، عين اين گفتار در كتاب نازل از جانب خدا، بدون كم و زياد وارد شده است. (1)

3 - روزي جلاد به امر خليفه، مجرمي را تازيانه مي زد، ناگهان مجرم، زير تازيانه گفت : "سبحان الله" . خليفه دستور داد كه جلاد او را رها سازد. در اين موقع "كعب" خنديد. وقتي خليفه علت آن را پرسيد، او فورا عمل خليفه را توجيه كرد و گفت : "سبحان الله"، مايه تخفيف از عذاب است، يعني عمل تو اي خليفه يك اصل الهي دارد (2). اين يهودي روباه صفت، با كردار و گفتار خويش، عواطف خليفه را بسوي خود جلب كرد، بگونه اي كه خليفه اي كه از نشر و تدوين حديث رسول گرامي، جلوگيري مي كرد، به او اجازه نقل قصص و داستان و حديث و روايت داد و سرانجام آنچه نبايد انجام بگيرد، تحقق پذيرفت.

كعب در خلافت عثمان پس از قتل عمر، او به انواع حيله و مكر توانست در قلب خليفه بعدي، براي خود جاي باز كند، به گونه اي كه خليفه، مشكلات فقهي را با او در ميان مي گذارد.

4 - مورخ معروف، مسعودي مي نويسد : "روزي عثمان از كعب سؤال كرد، اگر كسي زكات مال خود را بپردازد آيا در آن مال باز براي ديگران حقي هست؟ كعب گفت : خير. ابوذر در مجلس بود، از شنيدن گفتار كعب خشمگين شد، و با عصا بر سر و سينه كعب كوبيد و گفت دروغ مي گويي اي فرزند يهودي. آنگاه آيه 177 سوره بقره را خواند كه در آن علاوه بر پرداخت زكات، كمك به بستگان و يتيمان و بينوايان و ديگران نيز سفارش شده است" . (1)

5 - مسعودي مي نويسد : "خلیفه از کعب سئوال کرد، آیا صحیح است ما مقداري از بیت المال را در رفع مشکلات خود برداریم و به تو نیز بدهیم؟ کعب پاسخ مثبت داد. این بار نیز "ابوذر" عصای خود را بر سینه کعب کوبید و گفت ای فرزند یهودی، چقدر در مسائل دینی جری هستی. خلیفه از کار ابوذر ناراحت شد، و گفت ترا دیگر نبینم" (2).

6 - وي مي نويسد : "عبد الرحمان بن عوف، دوست ديرينه خليفه (سوم)، در زمان حيات او در گذشت. ثروت نقدینه او را در برابر عثمان چیدند، دیگر خلیفه نتوانست طرف مقابل خود را ببیند. عثمان گفت : امیدوارم که خدا عبد الرحمن را پاداش نیک دهد، زیرا زکات می پرداخت، و مهمان نواز بود، و یک چنین ثروتی را نیز پس از خود به جای گذارد. کعب خلیفه را تصدیق کرد. در این موقع عصای ابوذر به جای سینه کعب، سر او را نشانه گرفت و بر آن فرود آمد و گفت : ای فرزند یهود، مردی می میرد و چنین ثروت کلانی از خود می گذارد، باز می گویی : خدا به او خیر دنیا و آخرت بدهد. من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود خوش ندارم بمیرم و به اندازه یک "قیراط" از خود بگذارم. عثمان از گفتار ابوذر ناراحت شد و گفت : روی خود را دور کن" (1).

پیش گویی از سلطنت معاویه کعب الاحبار در سال 34 هجری، یک سال پیش از قتل خلیفه سوم، درگذشت، ولی از تبدیل خلافت به سلطنت، و اینکه برای امت مایه رحمت است، گزارش می داد. وی می گفت : "زادگاه پیامبر مکه و هجرت او به "طیبه"، و سلطنت او در شام خواهد بود" (2).

و نیز از گفتار او است : "آغاز این امت نبوت و رحمت است، و سپس خلافت و رحمت است، آنگاه سلطنت و رحمت است، بعد از آن پادشاهی و جباریت خواهد بود، در این حالت دل زمین بهتر از روی آن است" (3). مقصود از مقطع سوم، حکومت معاویه است که آن را سلطنت و رحمت می خواند. گفتار کعب به صورت کمرنگ در صحاح و مسانید وارد شده است. ترمذی می گوید : "پیامبر فرمود : سی سال خلافت است، سپس پادشاهی" (4). و ابو داوود نقل می کند که فرمود : "سی سال جانشینی از نبوت است، آنگاه خدا به هر کس بخواهد قدرت و ملک می بخشد" (1).

از میان صحابه، گروهی مانند ابو هریره از کعب اخذ حدیث کرده اند. همین گفتار کعب در روایات ابو هریره نیز وارد شده که : "الخلافة بالمدينة و الملك بالشام" (2). این احادیث و گزارشها، شالوده خلافت معاویه را ریخت و دلها را متوجه او کرد.

رمز نفوذ فرهنگ بیگانه نفوذ فرهنگ بیگانه در میان یک ملت در گروه دو مطلب است :

1 - ناشران فرهنگ بیگانه خود را عالم و دانشمند، معرفی می کنند و به قدری سخن می گویند که ساده لوحان، آنان را "اوعية العلم" و منابع دانش می پندارند.

2 - آنان پیوسته با مراکز قدرت ارتباط برقرار می کنند و از قدرت آنان در تعقیب اهداف خود بهره می گیرند. اتفاقاً هر دو شرط درباره کعب، کاملاً فراهم شد. او به عنوان عالم و دانشمند و آگاه از عهدین، وارد مدینه شد، و به قدری سخن گفت که اذهان صحابه پیامبر را به خود جلب، و برای اخذ حدیث آماده کرد. سپس با مرکز قدرت، آنچنان مربوط شد که عثمان، مشکلات خود را با او در میان می گذاشت. و مثل ابوذر غفاری را به علت مخالفت با او توبیخ می کرد.

این بررسی اجمالی از زندگی یک فرد یهودی است که با مکر و حيله، در میان مسلمین برای خود جا باز کرد و به

تشویش احادیث پرداخت. کسانی که بخواهند از سخنان و اندیشه‌های او آگاه شوند، به کتابهای یاد شده در پاورقی، مراجعه فرمایند (1).

وهب منبه یمنی، مروج حکومت تقدیر بر افعال انسان کعب احبار در سال 34 هجری درگذشت و روایاتی بی‌اساس را که همگی اسرائیلیات است، در میان مسلمانان پخش کرد. پس از مرگ او مسلمانان به یک اسرائیلی دیگر، گرفتار شدند که بسان سلف خویش در پخش روایات اسرائیلی سعی بلیغ داشت و آن "وهب بن منبه" است.

ذهبی می‌نویسد: "او در آخر خلافت عثمان چشم به جهان گشود، مطالب زیادی از کتب یهود نقل کرد، و در سال 114 درگذشت" و نیز می‌نویسد: "او دانشمندی بود از اهل یمن، که در سال 34 متولد شد، اطلاع وسیعی از عهدین داشت و در این مورد زحمت زیاد کشیده بود". بخاری و مسلم در صحیح‌های خود، از او به وسیله برادرش "همام" نقل حدیث کرده‌اند (2). "کتاب زندگی پیامبران به نام "قصص الابرار و قصص الاخیار" از او به جا مانده است" (3).

ای کاش او در مرز داستان سرایی توقف می‌کرد و با عقائد مسلمین بازی نمی‌کرد. او در کشمکش مساله جبر و اختیار، از طرفداران حکومت تقدیر بر همه چیز است. حماد بن سلمه از ابو سنان نقل می‌کند، از "وهب بن منبه" شنیدم که می‌گفت: من مدتها، معتقد به تأثیر قدرت و مشیت انسان بودم تا اینکه هفتاد و اندی کتاب از کتابهای پیامبران خواندم که همگی با هماهنگی خاصی می‌گویند: هر کس برای خود اختیار قائل باشد، کافر شده است، از این جهت این نظریه را ترک گفتم.

طرفداری از جبر و نفي مشیت و اختیار، و انکار هر نوع "قدرت" (مقصود قدرت و مشیت انسان است)، آتشی بود که در اواخر قرن اول هجرت، در میان مسلمین بر افروخته شد و آنان را به دو فرقه ممتاز درآورد. آتش بیار این معرکه وهب بن منبه بود، و گرنه چگونه می‌توان به صحت بعثت پیامبران و صحت تکلیف معتقد بود، ولی برای انسان اختیار و آزادی قائل نشد (البته اختیار غیر از تفویض امور به خود انسان است).

تمیم بن اوس داری، افسانه سرای عصر خلافت اگر کعب احبار و وهب منبه، در پوشش دانشمندان یهودی وارد حوزه اسلام شدند، "تمیم اوسی" به عنوان شخصی آگاه از عهد جدید، در میان مسلمانان به فعالیت پرداخت. وی در خانواده‌ای مسیحی چشم به جهان گشود و در سال نهم هجرت، اسلام آورد، او نخستین کسی است که به اجازه عمر، در مسجد پیامبر به صورت ایستاده داستان گفت.

فرصت طلبی این گروه و ساده‌اندیشی مسلمانان، سبب شد که قسمت اعظم مطالب عهدین، به صورت قصص انبیاء و تفسیر آیات مربوط به خلقت انسان و جهان، وارد حوزه‌های حدیثی و تفسیری گردد، در حالی که پیامبر گرامی، مسلمانان را به شدت از سؤال و پرسش از اهل کتاب باز داشته بود.

خود ابو هریره "شاگرد کعب"، می‌گوید: "اهل کتاب، تورات را به زبان عبری می‌خواندند و به عربی ترجمه می‌کردند. پیامبر دستور داد که مسلمانان، آنان را نه تصدیق کنند و نه تکذیب و به آنان بگویند ما به خدا و به آنچه بر شما نازل کرده است ایمان داریم" (1).

ابن عباس بر ریزه خواران دانش علماء اهل کتاب نهیب می‌زند، و می‌گوید: "چگونه از اهل کتاب سؤال می‌کنید، کتاب شما که بر پیامبر خدا فرستاده شده، تازه‌ترین کتاب، و هنوز جوان است و پیر نشده است و به شما خبر

داده است که علماء اهل کتاب، کتاب خدا را دگرگون کرده‌اند و کتابی را شخصا نوشته و گفته‌اند که این کتاب خدا است، تا آن را به بهای کمی بفروشند. آیا پیامبر، شماها را از سؤال و پرسش از آنان نهی نکرده است؟ به خدا سوگند، از آنان کسی را ندیدم، از آنچه که بر شما نازل شده است، بپرسد".

این روایات حاکی است که پیامبر، مسلمانان را از این نوع آمیزش‌های علمی باز داشته است و علت آن نیز روشن است.

بنابراین، حدیثی که ابو هریره از پیامبر نقل می‌کند - که از بنی اسرائیل سخن نقل کنید (2) ، یا دروغ است یا مربوط به مواردی است که از خارج بر صحت آن آگاه باشیم.

انگشت شیطان با پهلوی پیامبران بازی می‌کند خوش بینی مسلمانان، به قهرمانان اساطیر از احبار و رهبان، سبب شد که بافته‌های آنان هر چند به قیمت اهانت به پیامبران تمام شود، در کتب حدیث به عنوان روایات منتخب از شش صد هزار حدیث، وارد شود. اگر باور نمی‌کنید، به حدیث زیر توجه فرمایید که بخاری آن را در صحیح خود، و احمد در مسند، از ابوهریره، تلمیذ کعب، نقل کرده‌اند.

"کل نبی یطعن الشیطان فی جنبه باصبغه حین یولد، غیر عیسی بن مریم ذهب یطعن فطعن فی الحجاب" (1).
"هنگام تولد هر پیامبری، شیطان با انگشت خود به پهلوی او می‌زند، جز عیسی بن مریم - آنگاه که متولد شد - شیطان به سراغ او رفت که همین کار را انجام دهد، - حجابی میان او و مسیح پدید آمد - انگشت شیطان - به جای پهلوی عیسی - به حجاب اصابت کرد".

مس شیطان با بدن پیامبران - به فرض محال - اگر انجام بگیرد، یک مس ساده‌ای نخواهد بود، بلکه تصرف در نفوس و ارواح آنان است تا زمینه گناه را در آنان فراهم سازد.

در حالی که قرآن، این نوع سلطه را نسبت به پیامبران محکوم می‌کند و خطاب به شیطان، می‌فرماید :

(ان عبادي ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين) (سوره حجر / 42)

"بر بندگان من سلطه و راهی نداری مگر بر گروه گمراه".

اتفاقا خود شیطان بر نومیدی خود از بندگان مخلص خدا تصریح می‌کند و قرآن سخن او را چنین نقل می‌فرماید :

(فبعزتک لأغوينهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین) (سوره ص / 83)

"به عزتت سوگند، همگان را اغوا می‌کنم، جز بندگان مخلصت را".

در این روایت که مسلماً زائیده اندیشه احبار و رهبان است، حضرت مسیح از قلمرو تصرف شیطان استثناء شده و در نتیجه، محدثان اسلامی ناخودآگاه، بر برتری حضرت مسیح نسبت به خاتم پیامبران صحه گذارده‌اند.

تمیم داری، و داستان جساسه مسلم در صحیح خود، راجع به تمیم داری، داستانی نقل می‌کند که در لسان محدثان، به داستان جساسه معروف است. ناقل داستان فاطمه دختر قیس، و خواهر ضحاک بن قیس است. بر اساس این داستان، پیامبر مردم را در مسجد خود گرد می‌آورد که به سخنان این راهب تازه مسلمان گوش فرا دهند، تا ببینند آنچه که پیامبر، درباره دجال مسیح گفته است، این تازه مسلمان، آن را به رأی العین دیده و لمس کرده است.

فاطمه می‌گوید : "به فرمان پیامبر، دستور "الصلاة جامعة" سر داده شد، و مردم برای اقامه نماز به مسجد ریختند، پس از اقامه نماز، پیامبر، روی منبر قرار گرفت و رو به مردم کرد و گفت : می‌دانید چرا شما را به مسجد

دعوت کردم؟ گفتند : خدا و رسول او آگاه است. پیامبر فرمود : نوید و بیمی در کار نیست، دعوت کردم که بدانید "تمیم داری"، نصرانی بود و الان اسلام آورده است. او داستانی را نقل می‌کند که با آنچه من درباره مسیح دجال گفته‌ام، کاملاً مطابق است. آنگاه پیامبر به تمیم، اجازه سخن گفتن می‌دهد و او سخنان خود را چنین آغاز می‌کند :

من با گروهی که تعداد آن‌ها به سی نفر می‌رسید و همگی از قبیله‌های "لخم" و "جذام" بودند، سوار کشتی شدیم :

امواج دریا با کشتی ما، یک ماه تمام بازی کرد و سرانجام در کنار جزیره‌ای پهلو گرفت و ما به آنجا وارد شدیم، ناگهان جنبنده‌ای پر مو با ما روبرو شد، به حدی که جلو و عقب او تمیز داده نمی‌شد. از او پرسیدیم، تو کیستی؟ گفت، من جساسه‌ام، گفتیم، "جساسة" چیست؟ او از شناسایی خویش خودداری کرد، ولی گفت، وارد این دیر شوید، کسی در آنجا است که به ملاقات شما علاقمند است : - او نام مردی را برد، که گمان کردیم که وی از شیاطین است - از این جهت وارد دیر شدیم. در آنجا انسان بزرگی را دیدیم که تا کنون انسان به آن بزرگی ندیده بودیم، دست‌های او به گردن، سپس به زانوهای، آنگاه به پاها، با زنجیر، بسته شده بود. پس از نقل یک رشته گفتگو میان واردین و آن شخص، وی خود را چنین معرفی کرد :

من مسیح (دجالم) . نزدیک است به من اذن دهند تا بیرون بیایم و در روی زمین به سیر و سیاحت بپردازم. به من اجازه داده خواهد شد که به همه جا بروم جز مکه و مدینه، هر موقع بخواهم به یکی از این دو شهر وارد شوم، فرشتگان دست به شمشیر، مرا از ورود به آن دو شهر باز می‌دارند، و هر گوشه‌ای از آن دو شهر را فرشتگان حراست می‌کنند :

در این موقع، پیامبر، با عصای چوبی که در دست داشت، به مدینه اشاره کرد و گفت : مردم این جا "طیبه" است. آیا من به شما از این مسیح سخن نگفته بودم؟ مردم گفتند : آری :

سپس پیامبر فرمود : گفتار "تمیم داری" مرا به شگفت واداشت، زیرا با آنچه که گفته بودم موافق بود" (1).

این گفتار، گزیده‌ای از داستان نسبتاً مفصلي است، که برای رعایت اختصار به این صورت نقل شد.

ما درباره این حدیث سخن نمی‌گوییم؛ ولی شایسته است نیروی دریایی کشورهای بزرگ جهان با تلاش پی‌گیر از وجود چنین جزیره که "مسیح دجال" در آن جا گرفته و در بند است تحقیق کنند . خواه چنین جزیره‌ای وجود داشته باشد یا نه، ولی می‌دانیم پیامبر عظیم الشان اسلام که خدا درباره او می‌فرماید :

(و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما) (سوره نساء / 113) .

"آنچه را که تو نمی‌دانستی به تو بیاموخت، همانا فضل خدا درباره تو بزرگ است"، هرگز برای جلب نظر مردم، به گفتار یک مسیحی تازه مسلمان، استشهاد نمی‌کند و او را به داوری نمی‌طلبند. ولی چه می‌توان کرد...

بنابراین، تعجب نخواهید کرد وقتی بدانید داستان خلقت آدم و حوا، در تفسیر طبری، کپیهِ تورات محرف است. و قهرمان این نوع تفسیرها، وهب بن منبه می‌باشد.

همچنین است وضع و حال داستان‌های دیگری که ریشه‌های اسرائیلی و مسیحی دارند.

پی نوشت ها :

1- مانند حدیث غدیر، و حدیث منزلت که در کتابهای کلامی به طور گسترده پیرامون سند و دلالت آن‌ها بحث

شده است.

2- تاریخ طبري، ج 3، ص 218.

3 و 4 - تاریخ طبري، ج 3، ص 220.

5- يا معشر الانصار، املکوا علیکم امرکم، فان الناس في فيئکم و في ظلكم، انتم اهل العز و الثروة و اولو العدد و

المنعة... تاریخ طبري، ج 3، ص 220.

6- سوره آل عمران، آیه 144.

7- طبقات ابن سعد، ج 3، ص 468.

8- اشعري در ابانه، ص 18، ميگويد : " و ان له يدين بلا كيف، كما قال بل يداه مبسوطتان " . اين سخن را در

"وجه" و "عين" نيز تکرار ميکند.

9- مانند کعب الاحبار.

10- مانند وهب بن منبه.

11- اين جمله، شعار خوارج در طول مبارزههاي خود با امام بود، و به گونه‌اي متخذ از آیات قرآن که مي‌فرمايد :

(ان الحكم الا لله) انعام، 57 و يوسف، 40 و 67، مي‌باشد.

12- نهج البلاغه، خطبه 35.

13- نوع احاديث پيامبر، مربوط به دوران هجرت او است و اختناق در مکه مانع از تبليغ بود .

14- درايه شهيد ثاني، ص 17. ميگويد : "صح من الاحاديث سبعمائة الف و كسر" .

15- حياة محمد صلي الله عليه و آله و سلم، ص 49.

16- سنن ترمذي، ج 5، ص 34، حديث 2657.

17- نامه‌ها و اسناد تاريخي و موثيق آنحضرت اخيرا در دو كتاب گردآوري شده است :

1- الوثائق السياسية، 2 - مكاتيب الرسول.

18- صحيح بخاري، ج 1، باب كتابة الحديث، ص 30.

19 و 20. صحيح بخاري، ج 1، باب كتابة العلم، ص 30.

21- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 12.

22- خطيب، در كتاب "تقييد العلم" ، در صفحات 48 - 29، گفتار آنان را نقل کرده است.

23- تقييد العلم، ص 49.

24- تاريخ طبري، ط اعلمي، ج 3، ص 273.

25- طبقات ابن سعد، ج 9، ص 7، ط بيروت، كنز العمال، ج 10، ص 393، شماره 29482.

26- كنز العمال، ج 1، ص 292، شماره 29479.

27- تقييد العلم، ص 52.

28- تقييد العلم، ص 57.

29- سوره حج، آیه 46 و آیات ديگر.

30- كنز العمال، ج 10، ص 295، شماره 29490.

31- كنز العمال، ج 10، ص 291، شماره 29473.

32- فرقة السلفية، ص 14، به نقل از مسند احمد.

- 33- تلخیص المستدرک، حاکم، در حاشیه مستدرک، ج 1، ص 104.
- 34- مستدرک حاکم، ج 1، ص 102 و 104.
- 35- مسند احمد، ج 3، ص 12 - 13 سنن درمی، ج 1، ص 119.
- 36- تاریخ الخلفاء، ص 115.
- 37- احادیث امام که به املاء پیامبر بود، در کتب حدیثی پخش است و در کتاب "مکاتیب الرسول"، ج 1، گرد آمده است.
- 38- تاریخ الخلفاء سیوطی. 261.
- 39- ابو هريره، (تألیف شرف الدین عاملی). شیخ المضیره، (تألیف ابوریه مصری). اضواء علی السنة المحمدية، (تألیف ابوریه). الغدير، جلد ششم، ص 208 - 378.
- 40- الغدير، ج 6، ص 209 - 275.
- 41- الغدير، ج 6، ص 289 - 290.
- 42- تاریخ خطیب، ج 14، ص 184 متن عبارت او چنین است: "کتبنا عن الکذابين و سجرنا به التنور و اخرجنا به خبزا نضيجا".
- 43- ارشاد الساری، ج 1، ص 33.
- 44- تاریخ بغداد، ج 2، ص 98.
- 45- الغدير، ج 6، ص 275، به نقل از "التذکار قرطبي" ص 155.
- 46- تاریخ بغداد، ج 2، ص 289 و نیز کتاب‌هایی که به عنوان مناقب برای ائمه چهارگانه اهل سنت، نوشته شده است.
- 47- کنز العمال، ج 10، ص 281، به شماره 29448 اصابه، ج 1، ص 1801.
- 48- الموضوعات، ص 37، ط مدینه. تهذیب التهذیب، ج 3، ص 19. امالی مرتضی، ج 1، ص 128.
- 49- مقدمه ابن خلدون، ص 439.
- 50- المنار، ص 545.
- 51- میزان الاعتدال، ج 1، ص 594، 593.
- 52- اضواء علی السنة المحمدية. 137.
- 53- آلاء الرحمان، علامه بلاغی، ص 46.
- 54- تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 52. "هو من أوعية العلم و من کبار علماء اهل الکتاب و روي عنه جماعة من التابعين و له شيء في صحيح البخاري و غيره".
- 55- حلیة الاولیاء، ج 6، ص 20. "ان الله نظر الي الارض فقال اني واطيء علي بعضک فاستعلت اليه الجبال و تضعضعت له الصخرة فشکر لها ذلك فوضع عليها قدمه فقال هذا مقامي و محشر خلقي و هذه جنتي و هذه ناري و هذا موضع ميزاني و انا ديان الدين".
- 56- "ان الله قسم كلامه و رؤيته بين موسي و محمد (ص)". شرح نهج البلاغة حیدری، ج 3، ص 237.
- 57- تاریخ طبری، ج 1، ص 44، ط اعلمی. دنباله حدیث را در آنجا مطالعه فرمایید.
- 58- تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 475، طبع دار احیاء الکتاب العربیة.
- 59- همان مدرک. و منتخب کنز العمال، ج 6، ص 101.

- 60- تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 17 (تفسیر اینکه ذبیح کیست آیا اسماعیل است یا اسحاق؟) .
- 61- حلیۃ الاولیاء، ج 5، ص 389.
- 62- همان مدرک.
- 63- مروج الذهب، ج 2، 339.
- 64- همان مدرک.
- 65- مروج الذهب، ج 3، ص 340.
- 66- سنن دارمی، ج 1، ص 5.
- 67- حلیۃ الاولیاء، ج 6، ص 25.
- 68- سنن ترمذی، ج 4، کتاب فتن، ص 503، به شماره 2226.
- 69- سنن ابو داود، ج 4، ص 211.
- 70- کنز العمال، ج 6، ص 88.
- 71- حلیۃ الاولیاء، ج 5، ص 364 و ج 6، ص 48. تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 52، الاصابة، ج 1، ص 186، الكامل، ج 3، ص 177، النجوم الزاهرة، ج 1، ص 9 و شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 54، و ج 4، ص 177، 147، 77، و ج 8، ص 156، و ج 10، ص 22، و ج 12، ص 193، 191، 181، و ج 18، ص 36.
- 72- تذکرة الحفاظ ج 1، ص 100 - 101.
- 73- کشف الظنون، ج 2، ص 223، ماده قصص.
- 74- صحیح بخاری، باب اعتصام به کتاب و سنت، ج 9، ص 111.
- 75- مسند احمد، ج 3، ص 46.
- 76- صحیح بخاری، ج 4، "بدء الخلق، باب قول الله"، "و اذكر في الكتاب مريم" ص 164. مسند احمد، ج 2، ص 523.
- 77- صحیح مسلم، ج 8، باب "دجال"، ص 205 - 203 در کتابهای حدیثی این نوع احادیث فراوان است.
- 78- کامل ابن اثیر، ج 5، ص 294، و رخدادهای سال 240.
- 79- فهرست ابن الندیم، ص 303.
- 80- عصر المأمون، احمد فرید رفاعی، ص 370 با تلخیص.
- 81- اصول المنطق و الکلام جلال الدین سیوطی، ص 7 و 8.
- 82- مروج الذهب، ج 3، ص 325.
- 83- نهضت ترجمه، به نقل از البخلاء جاحظ، قاهره، دار المعارف، ص 109.
- 84- به تاریخ طبری، ج 7، ص 198، ط اعلمی، مراجعه شود.
- 85- در علم اصول فقه، اوایل مباحث عقلیه، بحثی است به نام "التزام قلبی به احکام خدا" و این که آیا چنین التزامی لازم است، یا تنها عمل به احکام کافی است، هر چند در قلب به آن ملتزم نباشیم. آیه یاد شده، می تواند دلیل روشنی بر لزوم آن باشد.
- 86- سیره ابن هشام، ج 2، ص 316 - 317.
- 87- سوره آل عمران، آیه 159.
- 88- صحیح بخاری، کتاب علم، باب کتابة العلم، ج 1، ص 30.

89- مصدر پیش ج.

90- النص و الاجتهاد، ص 20 - 21.

91- سوره انفال، آیه 41.

***** برگرفته از کتاب فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج 1، استاد جعفر سبحانی